

بدیع الزمان همدانی

نویسنده زبردستی که شخصیت وی را از جهات مختلف بررسی مینمائیم بدیع الزمان همدانی است نام و کنیه این نابغه ایرانی بنا بقول ثعالبی در یقیمه الدهر و برو کلمان در تاریخ الادب العربی والزرکلی در الاعلام و دکتر شوقی ضیف در المقامة ابو الفضل احمد بن الحسين بن یحیی بن سعید الهمدانی است وی بنا بقول برو کلمان در سیزدهم جمادی الآخرة سال ۳۵۸ هـ ق (۵ - ژوئن ۹۶۹ م .) در همدان متولد شد ولی از رساله‌ای که آنرا برای ابوالمباس فضل بن احمد الاسفراینی نوشته است چنین برمیآید که اصل وی مضرى تغلبی است: دانی عبدالشیخ واسمى احمد و همدان المولد و تغلب المورّد و مضر المحدثه.

بدیع الزمان مقدمات علوم را در همدان فرا گرفت و در مولد خویش از افاضل و ادباء استفاه نمود و در انواع علوم عقلی و نقلی متبحر گشت و بقول ثعالبی برجسته ترین استادی که در پرورش بدیع الزمان سهم وافر داشت، ابو الحسن احمد بن فارس النحوی صاحب کتاب المجلد است که بدیع الزمان در رساله‌ای او را مخاطب قرار داده و گفته است:

لاتلمنى على ركاكة عقلی أن تيقنت أننى همدانی

بدیع الزمان بنا بگفته ثعالبی در یقیمه الدهر و کتر شوقی ضیف در (الفن و مذاهبه فی النثر العربی) در بیست و دو سالگی بسال ۳۸۰ هـ. از اقامت در همدان دل‌تنگ شد و بر ترک مولد خویش مصمم گردید بنا بر این قول مارون عبود که بدیع الزمان در هیجده سالگی از همدان بیرون رفت صحیح نمیباشد زیرا با در نظر گرفتن سال ۳۸۰ بدیع الزمان بیست و دو ساله بوده است اما دلیل متقنی که علت ملالت بدیع الزمان را از همدان بشبوت رساند در دست نیست ولی از شعری که قبلا ذکر شد و از قطعه‌ای که آنرا ابن خلکان دروفیات الاعیان با اندکی تردید بدیع الزمان نسبت داده است چنین برمیآید که وی بر اثر رفتار جاهلانۀ مردم آن شهر ملول شده و مفارقت مولد خویش را براقامت در میان جماعتی نا بخرد ترجیح داده است:

همدان لی بلد أقول بفضله لکنه من أقبح البلدان
صبیانه فی القبح مثل شیوخه و شیوخه فی العقل کالصبيان

بدیع الزمان پس از ترک همدان بسوی ری روانه شد و در آنجا بدرگاه صاحب بن عباد که باستناد تحقیقات مستوفای استاد مرحوم احمد بهمنیار مجمع پنجاه و شش تن از فضلاء و

ادبای آن زمان بود راه یافت و در شمار مادحان این وزیر دانشمند قرار گرفت و او را در برخی از اشارش مدح کرد و منزلت رفیعی نزد این وزیر ادیب بدست آورد و بکرات صاحب بن عباد و حاضران مجلس وی را از حدت حافظه و وجود ذوق خویش در تعجب و حیرت افکند و بدیع الزمان در خدمت این امیر همچنانکه مرحوم بهمنیار (خلده الله فی الجنة) گفته است هر نوع شعرا با هر وزن و قافیه در هر معنی که اقتراح میکردند بی تأمل میگفت و شعر فارسی را که برای ترجمه بر او عرضه میداشتند بیدرنگ بهر بحرو و وزن که میخواستند به عربی ترجمه می کرد .

بدیع الزمان پس از آنکه چندی در خدمت صاحب بن عباد روزگار گذرانید بیجا نب گزرگان بار سفر بست و بنا به گفته برو کلمان سال ۳۸۰ هـ (۹۹۰ م.) وارد آن سرزمین شد و در آنجا از خرمن دانش فضلی مذهب اسماعیلیه خوشه چینی نمود تا اینکه در سال ۳۸۴ هـ (۹۹۴ م.) آهنگ خراسان نمود و بسوی نیشابور روانه گشت ، در راه نیشابور بود که ناگهان دزدان بر بدیع الزمان در آمدند و همه اموال او را بگارت بردند و بدیع الزمان در یکی از رسائل خویش این حادثه را شرح داده و از ستم زمانه شکایت کرده است : « کتابی و انا احمد الله الی الشیخ و اذم الدهر فماترك لی فضاة الافضها و لاذها الاذهب به و لاعقاراً الاعقره و لاضیعة الااضاعها ... »

بدیع الزمان در نیشابور از احترام و عنایت ابوسعید محمد بن منصور دهقان برخوردار شد و در آنجا ابو بکر خوارزمی را که در اوج شهرت خویش روزگار میگذازانید ملاقات کرد و در مناظره ای که میان او و خوارزمی در گرفت بر خوارزمی غلبه نمود و از همین زمان مشهور آفاق شد و در همین شهر بود که مقامات خویش را انشاء کرد .

بدیع الزمان پس از سیاحت در بلاد خراسان بسیستان رفت و در آنجا نزد خلف بن احمد مقام شامخی کسب نمود و از رسائل بدیع الزمان چنین استنباط میشود که این امیر دانشمند و باتدبیر بوده و شخصیت ممتازی داشته است و شاید همین امر موجب گشته است که بدیع الزمان شش مقامه بر مقامات خویش بیافزاید و در آنها از فضل و کمال این امیر سخن بگوید ، با این همه بدیع الزمان از این امیر نیز ملول شد و از او اجازت خواست که بهرات مسافرت کند. پس بدیع الزمان در هرات که آن زمان تابع دولت غزنوی بود رحل اقامت افکند و چه بسا از این راه میخواست بدرگاه محمود غزنوی صاحب فتوحات درخشان در هند راه یابد و در شمار نویسندگان و خواص او در آید و چنانکه ثمالبی گفته است وی بنزد محمود غزنوی رفت و در قصیده او را مدح گفت :

أ فریدون فی التاج أم الاسکندر الثانی

أم الرجعة قد عادت الینا بسلیمان

بدیع الزمان در بار محمود را نیز برای نیل بآمال خود چندان مناسب ندید و بارگاه سلطان غزنوی نتوانست او را بخود پای بند کند به همین جهت پس از مدتی وی بهرات بازگشت و در آنجا با دختر مردی بنام (الخشنامی) ازدواج کرد و صاحب چند فرزند شد . شهر هرات

علاقهٔ بدیع الزمان را بخود جلب کرد و او خوش‌ترین روزهای زندگانی خویش را در آنجا بسر برد و بخاطر خوشیها و زیباییهای همین شهر است که بدیع الزمان بنامهٔ مادرش پاسخ‌نداد و او را هجو گفت .

وی در هرات از ناز و نعمت فراوانی بهره‌مند گشت و ضیاع و عقار بسیاری بدست آورد و این امر از رساله‌ای که در آن پدرش را باقامت در هرات دعوت کرده است بخوبی استنباط میشود و در این رساله پدرش گفته است: تو باید از هر جهت آسوده خاطر باشی و از فقر و تهیدستی نهراسی و از اینکه ممکن است با آمدن بهرات برخی از اموال ترا از دست دهی باکی بدل راه ندهی زیرا هر چه را از دست دهی عوض آن چندین برابر خواهی یافت : و الله لایضیع بذلک المكان درهما الا عوضه دنیا را ولا یعدم هناك داراً الا فئته دیاراً .

بدیع الزمان در اواخر حیات خویش مرفه‌الحال بود و باندازه‌ای قدرت و ثروت داشت که دیگران حاجت خود را بنزد وی میبردند و او را برای خویش نزد امراء و بزرگان شفیع قرار میدادند از همین جاست که گفته است این بزرگان می‌بینند که خورشید از جانب من بگردد : می‌آید : (هوراء الصدور یرون أن الشمس من قبلی تدور).

بدیع الزمان تا آخرین روز حیات خویش هرات را ترک نگفت تا اینکه بقول ثمالبی والرزکلی بسال ۳۹۸ هـ . (۱۰۰۸ م .) در چهل سالگی بجهان باقی شتافت (رحمه الله) اما در کیفیت وفات وی محققان و دانشمندان از متقدمین و متأخرین اختلاف نظر دارند ، برخی بر آنند که وی رامسوم نمودند و شاید این قول اصح باشد زیرا وی چنانکه میدانیم فحاش و بی‌پروا بود و در سراسر عمر خود بسیاری از امراء و فضلاء و قضات را هجو گفت و از این راه دشمنان بی‌شماری پیدا کرد و بعید نیست که بنیرنگ یکی از همین دشمنان مسموم شده است . عده‌ای دیگر معتقدند که بدیع الزمان پیش از مرگش مدفون گردید . باین نحو که اوسکتة نمود و مردم او را بگمان اینکه مرده است بخاک سپردند ولی چون شب فرارسید صدای او را از گور شنیدند اما هنگامیکه قبر را شکافتند بدیع الزمان در حالیکه ریشش را بردست گرفته بود از وحشت قبر در گذشته بود .

اخلاق و شخصیت نفسانی بدیع الزمان

این دوست بدیع الزمان را چنین وصف کرده است : ابوالفضل چهرهٔ درخشانی داشت و خوش رفتار و در نهایت ظرافت و کمال لطافت ذوق و روح بود ، در نخستین برخورد شخص را بخود مجذوب میکرد و چون دهان بسخن میکشود کلماتش چون سحر در شنونده نفوذ مینمود .

ثمالبی او را چنین وصف کرده است : سیمایی مقبول و روحی گشاده داشت و در معاشرت گران نبود و بعظمت اخلاق و شرافت نفس و خلوص مودت متحلی و صداقتش شیرین و عداوتش تلخ بود .

اگرچه دو نویسندهٔ مذکور بدیع الزمان را با اخلاق حمیده ستوده‌اند ولی از رسائل

واشعار وی چنین برمیآید که وی از برخی صفات ذمیمه نیز چندان عاری نبوده است. مثلاً وی بسیار حسود بود و هرگز نمیتوانست ادیبی را بالاتراز خود به ببندد و هر گاه می شنید که ادیبی یا کسی، نویسنده‌ای را بر او ترجیح داده است زبان بطعن او می‌گشود و تاجان در بدن داشت از استهزاء و هجو او غافل نمیشد و پیوسته بدنبال جستجوی معایب او میرفت تا بدین وسیله برتری خویش را بشبوت رساند برای اثبات حسادت او همین بس است که بگوئیم وی بارها در رسائل خود دانشمندی چون ابوبکر خوارزمی را بباد استهزاء گرفته و حتی جاحظ را هم باهمه مقام رفیعی در ادب عربی خوار و ناچیز پنداشته است چنانکه گفته است: جاحظ در نثر متبحر است ولی در نظم براعتی ندارد بنا بر این بلیغ بشمار نمیرود زیرا بلیغ کسی است که نظم و نثرش در بلاغت یکسان باشند بعلاوه او باستماره و اشاره متوسل نمیشود و کلمات غریب و مهجور استعمال نمیکند و در کتابت از اطناب نیز گریزان است و ان الجاحظ فی احد شقی البلاغة یقطف و فی الآخر یقف و البلیغ من لم یقصر نظمه عن نثره و لم یزر کلامه بشعره، فهل ترون للجاحظ شعراً راعماً قلنلا، قال فهل موا الی کلامه، فهو بعید الاشارات، قلیل الاستمارات، قریب العبارات، منقاد لمریان الکلام نفور من معنایه یهمله فهل سمعتم له لفظه مصنوعه او کلمه غیر مسموعه. بدیع الزمان مانند قهرمان مقاماتش ابوالفتح اسکندری بر یک حال قرار نکرده و برای کسب مال و نیل بآمال خویش بهرحیل‌های متوسل شده است و شاید این امر موجب گشته است که وی در بلاد مختلف سیاحت کند و در نزد امیری خاص مقیم نشود.

بدیع الزمان در مذهب نیز عقیده ثابتی نداشته و بمقتضای حال خود را گاهی سنی و گاهی شیعه نشان داده است اما قول الموسوعة العربیة که وی سنی اشعری است نزد نگارنده چندان معتبر نمیباشد زیرا تا کنون بماخذی که قول الموسوعة را تأیید کند برخورد نکرده است بهر حال بدیع الزمان مطابق اوضاع و احوال دیگرگون میشده و خود را با محیط هم آهنگ میکرد و گویی ابیات ذیل حقیقت مافی الضمیر او را بخوبی روشن میکند:

ویک هذا الزمان زور فلا یفرک الغرور
لا تلتمزم حالة ولكن در باللیالی کما تدور

بدیع الزمان باعاطفه و مهربان نبود و دلی سخت چون سنگ داشت و همین امر موجب شده است که بر عزیزترین کس خویش یعنی پدرش رحم نکند و چون پدرش از او مساعدت مالی درخواست نموده وی در پاسخ نوشته است که نمیتواند با او کوچکترین مساعدت مالی کند مگر اینکه بهرات بیاید و از آنجا که میدانسته پدر ناتوانش قادر بر تحمل مشقات سفر نمیباشد لذا باین عذر تمسک جسته است تا بدین وسیله چیزی از ثروت هنگفتش باو ندهد و هنگامیکه پدر از محبت و عنایت فرزند ناامید گردیده از مادر بدیع الزمان خواسته است که بر او نامه‌ای بنویسد و موضوع را با وی در میان گذارد. بدیع الزمان پس از خواندن نامه مادر چیزی بروی خود نیاورده و او را هجو کرده و گفته است: مادر من پیرزنی است که از روی شوق بمن نامه نوشت و گفت: ای فرزند پروردگار حق مرا از تو بگیرد و من در جواب گفتم نمیتوانم بلادی را ترک

کنم که خداوند آنجا روزی مرا کاملاً میسر کرده است :

و عجز کأنها قوس لام	فلقوا هامن نبعمة شر فلق
کاتبنتی شوقا الی و قالت	أخذ الله یا بنی بحقی
قلت لا استطیع ترک بلاد	قدوفی الله فی ثراها برزقی

بدیع الزمان نه تنها بر پدر و مادر خویش دناکت نشان داده بلکه از همه کسانی که دست حاجت بسوی او برده اند معذرت خواسته و خویشتن را فقیر و ناچیز قلمداد کرده است مثلاً در نامه ای که آنرا برای عطا خواهند و سائلی نوشته ، گفته است : خود دانم که احسان مانند دوخت از لحاظ میوه است یعنی انفاق مال موجب زیادت آن است و من همچنانکه گفتم از تن خویش جزدل و دست را مالک نمیباشم اما دل متعلق بکسانی است که از راه دور بزیارت من می آیند و دست هم بچود و کرم حریص است ولی کیسه تهی این خوی نیک را یاری نمیکنند و وام خواهند هم دست از طبع کریم برنمیدارد و خود دانی که میان ادب و مال خویشاوندی نیست و کم باشد که آندو در یکجا گرد آیند . در این روزگار باطنیخ بسیار کوشیدم که از قصیده جمیمه شماخ غذایی بسازد و بقصاب پافشاری نمودم که بادب کتاب (نویسندگان) گوش فرادهد ولی هر دو نپذیرفتند و چون در خانه بزیت (روغن) احتیاج افتاد هزار و دویست بیت از اشعار کمیت انشاد کردم ولی این هم گره ای از کار نکشود و اگر میدانستم که ار جوزه عجاج در توابل سکیاج (بوی افزار آش و مرقه) نمری دارد آنرا هم میخواندم و چون همه این امور اثری ندارد پس چه کنم من بی گناهم و اگر گمان میکنی که نزد من بیایی بر من مرحمت کرده ای پس بدان راحت من در آنست که پای بساحت خانه من نگذاری و قدم رنجه نفرمایی .

غرور و تکبر نیز از خصالی است که بحد کامل در بدیع الزمان وجود داشته است و خود پسندی او بحدی است که خوارزمی و ابوسعید بن شاپور را فقط بخاطر اینکه با احترامش نیمه برخاسته اند سرزنش کرده و این امر را اهانت عظیمی محسوب داشته است.

بهر حال بدیع الزمان از صفات زشت خویش بی خبر نبوده و بارها این نکته را در رسائل خود متذکر شده است مثلاً در رساله ای که آنرا بابونصر بن ابی بریده نوشته گفته است : « اگر من این کار را انجام دادم بجهت آنستکه خراسانی می باشم ، و نایاب ترین چیز نزد خراسانی انسانیت است . » همچنین در نامه ای که آنرا با استاد خود احمد بن قنارص النحوی فرستاده است گفته : « دو چیز در یکجا کمتر گردد می آیند خراسانی بودن و انسانیت و من اگر چه در همدان متولد شده ام ، ولی در خراسان مسکن گزیده ام ، بدیع الزمان از دانستن این اخلاق زشت پشیمان بوده و پیوسته کوشش میکرده است که آنها را اصلاح کند ولی چنانکه خود گفته است خویشتن را در اصلاح این خوبیهای ناپسند عاجز میدیده است :

خلیلی و اهل لبالی و صرفها
لقد تقفت الا کموب خلاقی

آثار بدیع الزمان

از بدیع الزمان سه اثر بشرح ذیل باقی مانده است :

۱- دیوان شعر که با اهتمام محمدشکری الملکی در قاهره بسال ۱۳۲۱ هـ (۱۹۰۳ م) بچاپ رسیده است.

۲- رسائل بدیع الزمان که تعداد آنها بنا بقول الزرکلی ۲۳۳ رساله است و از مجموع آنها نسخ خطی متعدد باقی مانده است و فضلاء برای اطلاع از آنها میتوانند بجلد دوم از تاریخ الادب العربی تألیف بروکلیمان مراجعه نمایند. رسائل بدیع الزمان چندین بار بچاپ رسیده از جمله بکوشش الفاخوری با شرح شیخ ابراهیم الاحدب در بیروت بسال ۱۹۲۱ م. چاپ شده است.

۳- مقامات بدیع الزمان که تعداد آنها ۵۱ مقامه است. ثمالی شماره مقامات را چهل نوشته است ولی باید دانست که منشأ این قول از بدیع الزمان می باشد زیرا وی در رساله‌ای که آنرا در انتقاد از قصیده خوارزمی نوشته تعداد مقامات را چهل ذکر کرده است ولی همانطور که بروکلیمان و دکتر شوقی ضیف عقیده دارند منظور بدیع الزمان در این رساله تعیین عدد واقعی مقامات نمی باشد بلکه وی فقط جنبه مفاخره و برتری را در نظر داشته است. از مقامات بدیع الزمان نسخ خطی متعدد در کتابخانه‌های مختلف دنیا مانند فرانسه، آلمان، ترکیه باقی مانده است و آن چندین بار در نقاط مختلف جهان بچاپ رسیده است از جمله در سال ۱۸۸۹ در بیروت با شرح شیخ محمد عبده و یکبار هم در ایران بسال ۱۲۹۶ هـ. با چاپ سنگی بچاپ رسیده است.

بررسی و نقد آثار بدیع الزمان

پیش از آنکه درباره برجسته‌ترین اثر بدیع الزمان یعنی مقامات با تفصیل بیشتری گفتگو کنیم سطوری چند پیرامون رسائل و اشعار وی می‌نگاریم. بدیع الزمان در این رسائل از موضوعات مختلفی مانند مدح و استعطاف و زهد و اعتذار و ملامت و عقاب و سب و شتم و غیره سخن میگوید و در اغلب آنها با استعاره و کنایه و تلمیح و اشاره و محسنات لفظی و معنوی متوسل میشود و در استعمال سجعهای متوالی و جناسهای متعدد مبالغه میکند مثلاً در رساله‌ای که آن را در وصف سفرش از گرگان به نیشابور نوشته است در بکار بردن صنعت جناس از حد طبیعی تجاوز می‌نماید و خویشتر را در جستجوی این صنعت برنج می‌افکنند و از همین جاست که میگوئیم افراط در استعمال صنایع بدیعی بدیع الزمان را بنوعی تکلف و تصنع می‌کشد و شکی نیست که خوارزمی و دیگر پیروان شیوه تصنع با اندازه بدیع الزمان دامنه جناس و دیگر محسنات بدیعی را بر خود اینچنین تنگ نکرفته‌اند و شاید بدیع الزمان خواسته است بدین وسیله برتری خود را بر فضلی آن زمان ثابت کند بهمین جهت بدامن انواع جناس پناه برده و گویی غرابت در جناس را نوعی ابداع و برتری دانسته است. بدیع الزمان در رسائل خود تنها در استعمال جناس مبالغه نمی‌کند بلکه بفراغ لغات نیز میل شدیدی دارد و شاید توجه وی بصنعت جناس موجب استعمال لغات مهجور نیز گردیده است.

دیگر از امتیازات بدیع الزمان در رسائل آنست که وی اشعارش را در عبارات خود می‌گنجاند و علاوه بر آنکه پاره‌ای از اشعار شاعران را مانند مثنوی و غیره تضمین مینماید

در برخی از عبارات باچنان مهارتی شعر شاعر را جای می‌دهد که گویی شعر مذکور جزء لاینفک نثر و ازپرداخته‌های خود بدیع الزمان است. مثلاً در رساله‌ای که بسهل بن محمد بن سلیمان نوشته است می‌گوید :

خلقت الوفار جمعت الی الصبا
لغارت شیبهی موجع القلب باکیا
و در نامه‌ای که آنرا برای خوارزمی نوشته است گوید: (ومن الارتیاح للقاءه کما انتفض
المصفور بلله القطر) و کما انتفض مصرع دوم از شعر ذیل است که از ابوصخر الهمدلی بوده
و مورد استناد نحوایانی مانند ابن هشام و غیره است همچنین اشعار زیر:

ولو أن ما أسمى لادنسی معیشة
کفانی ولم اطلب قلیل من المال
و تبسم عن ألقى کأن منوراً
تخلل حر الرمل دعص له ندی
چنانکه می‌بینیم بیت اول از امرؤ القیس است که در باب عدم تنازع و عدم مفعول لاجله
مورد استناد نحوایانی چون ابن هشام است و بیت دوم از معلقه طرفه بن العبد بکری است.
بدیع الزمان در رسائل خود از تضمین آیات نیز غافل نمی‌شود و بسیاری از آیات یا
پاره‌ای از تراکیب قرآنی را در عبارات خود جای می‌دهد مانند دو عبارت زیر: (هو الله
مالک الملک یؤتی الملک من یشاء ویزعه ممن یشاء) (در رساله‌ای با بوالعباس فضل بن احمد-
الاسفراینی) (کافازرعناه فأ نبت سبع سنابل) (در رساله‌ای با بوالطیب سهل در مدح خلف بن احمد)
بدیع الزمان در رسائل خود علاقه وافر با استعمال ضروب امثال عربی و مصطلحات مذهبی
نشان می‌دهد و غالب نامه‌های وی از ضروب الامثال تازی و اصطلاحات دینی از قبیل عدل-
العمیرین و غیره مشحون است و تضمین اشعار و آیات و ضروب الامثال و استعمال غرائب لغات
خود بهترین دلیل بر حدت حافظه بدیع الزمان است بنابراین اگر چه دانشمندی چون
ثعالبی و دیگران در قدرت حافظه بدیع الزمان مبالغه‌هایی کرده‌اند که پذیرفتن آنها برای
عقل سلیم خالی از اشکال نمیباشد ولی تردیدی نیست که بدیع الزمان در قدرت حافظه اعجاب‌
دوران خود بوده است.

نکته در خود تذکر در رسائل بدیع الزمان آنست که وی شیوه خاصی را در ادعیه
بکار برده است و غالب ادعیه وی از الفاظ و کلمات و عبارات ذیل تشکیل میشود: اطال الله
بقاوه ، ایده الله عافاک الله.

رسائل بدیع الزمان اگرچه تماماً با مهارت و براءت زایدالوصفی نوشته شده است
ولی سیمای حقیقی بدیع الزمان در رسائلی که پیرامون سب و شتم و انتقاد سخن می‌گوید
بهنتر و واضع‌تر جلوه می‌کند بمبارت دیگر بدیع الزمان در هجائیات خود بیش از خوانیات
موفق میشود و گمان نمی‌کنم شاعری یا نویسنده‌ای غیر از بدیع الزمان بتواند قاضی ابوبکر-
العجیری را هجو کند. زیرا زبان هجو در این رساله با اندازه‌ای قویست که میتوان آنرا
عالیترین نمونه هجاء زمان حاضر دانست.

اما اشعار بدیع الزمان در قدرت و کمال بیاباه مقامات و رسائل وی نمیرسد بمبارت
دیگر او در رسائل و مقامات خود شاعر تراست. با این همه اشارش نیز خالی از لطف و دقایق

ادبی نمی‌باشد مثلاً قصیده ذیل از بهترین اشعار او بشمار می‌رود و در حد خود نیز قابل توجه است .

فخر مجدلا بدم کانی هدمت به بزاء مشمخراً

دیوان بدیع الزمان از معنیات و احاجی مشحون است و نیز شامل اشعاری است که در آنها بدیع الزمان کلمات فارسی را با عربی مخلوط کرده است مانند :

أما كفى صد غكلى الى الردى معتركا
ورنهدهى بوسه زلب يهل ببوسم لبكا (بهل ببوسم)

بدیع الزمان در اشعارش نیز از بکار بردن سجع و مبالغه در تشبیه و استعاره خودداری نمی‌کند و تقریباً همان شیوه‌ای را دنبال می‌کند که در رسائل و مقامات پیروی می‌نماید .

اما اثر ارزنده‌ای که مقام بدیع الزمان را در ادب عربی ممتاز می‌کند و او را مبتکر واقعی مقامه نویسی نشان می‌دهد مقامات اوست . چنانکه گفتیم بدیع الزمان اغلب این مقامات را در نیشابور انشاء نمود و گفته‌اند که آنها را برای شاگردان خویش در پایان درس قرائت می‌کرد و من گمان می‌برم که بدیع الزمان مقامات خود را به عنوان درسهای مسائل لغوی و نصوص ادبی بشاگردان تعلیم می‌داده است ولی پیش از آنکه از موضوع مقامات سخن بگوییم یادآوری می‌کنم که احادیث ابوبکر محمد بن الحسین بن درید الازدی همچنانکه الحصری گفته است در انشاء مقامات تأثیری بسزاداشته است به عبارت دیگر بدیع الزمان در کتاب مقامات از احادیث چهل گانه ابن درید الهام گرفته است . زیرا با مراجعه با احادیث ابن درید در کتاب الامالی تألیف ابوعلی القالی ارتباط مقامات را با احادیث مذکور می‌توان مشاهده کرد . این احادیث اگرچه مانند مقامات پیرامون کدیه و دیروزگی دور نمی‌زند ولی مانند مقامات مسجوع بوده و از لغات غریب مشحون می‌باشد به علاوه مانند مقامات نیز بشکل روایت و تعیین سندان نوشته شده است . همچنین این احادیث برای تعلیم مبتدیان لغت عرب تدوین شده و مانند مقامات جنبه تعلیمی را شامل است به علاوه چنانکه گفته شد تعداد مقامات نخست چهل مقامه بوده و از همین جا می‌توان گفت که بدیع الزمان مقامات خود را برای برابری با ابن درید تألیف کرده است به علاوه در بسیاری از موارد نیز میان مقامات و احادیث این درید از لحاظ معانی تشابهاتی کامل دیده می‌شود مثلاً اوصافی که در مقامه آسديه برای شعر و در مقامه حمدانیه برای اسب ذکر شده است چندان بی ارتباط با اوصافی که در احادیث ابن درید آمده است نمی‌باشد . همچنین بسیاری از ادعیه و مواعظ در مقامات با آنچه که در احادیث ابن درید ذکر شده است ارتباط مستقیم دارد . مثلاً در میان دو مقامه بنام وصیه و وعظیه وجود دارد که کاملاً با احادیث ابن درید از لحاظ موضوع مطابقت می‌کند به علاوه این فکر که بدیع الزمان مقامات را در کدیه انشاء کند تا حدی مستقیماً از خطبه الاعرابی السائل فی المسجد الحرام، ابن درید سرچشمه گرفته است .

بدیع الزمان از نوشته‌های جا حظ نیز در موضوعات کدیه متأثر شده است چه بهقی در کتاب المحاسن و المساوی حدیث طویلی از قول حاجظ نقل می‌کند که در آن جا حظ با

تفصیل تمام از اهل کدیة و لطائف الحیل آنها برای کب درهم و دینار سخن گفته است. در نوشتن مقامات ظهور طایفه ای نیز کاملاً مؤثر بوده است و آن اهل کدیة ای هستند که در زمان بدیع الزمان پیدا شده اند و با ساسانیین مشهور میباشند. ثعالبی گفته است که از این جماعت دو شاعر در زمان بدیع الزمان شهرت داشته اند و آن دو الاحنف العکبری و ابودلف الخنجر جی هستند. ثعالبی احنف را از شاعران اهل کدیة ذکر میکند و برایش قصیده طویلی را که در آن احنف از صناعت کدیة و در یوزگی سخن گفته است بیان مینماید همچنین ثعالبی ابودلف را بمهارت در کدیة و براعت در گفتار وصف میکند و برایش قصیده ای را که در معارضه احنف سروده است ذکر مینماید. از مطالعه مقامات چنین استنباط میشود که بدیع الزمان باین دو شاعر نیز نظر داشته است زیرا در نخستین مقامه بر زبان قهرمان خود یعنی ابوالفتح اسکندری دو بیت زیر را جاری میسازد:

ویحک هذا الزمان زور فلا یغرنک الغرور
لا تلنزم حالة و لکن در باللیالی کما تدور

این دو بیت از قصیده ابودلف است که آنرا ثعالبی در رتیمه الدهر روایت کرده است. ارتباط بدیع الزمان با این دو شاعر در اینجا متوقف نمیشود زیرا کسی که مقامه رصافیه را مطالعه کند احساس خواهد نمود که بدیع الزمان دو قصیده ابودلف و احنف را که در موضوع کدیة میباشند بصورت نثر در آورده است بعلاوه نامیدن یکی از مقامات بنام ساسانیة خود بهترین گواه است که بدیع الزمان در تحریر مقامات خویش بطبقه ساسانیین و دو شاعر آنها نظر داشته است.

نکته درخور تذکر آنستکه قهرمان مقامات یعنی ابوالفتح اسکندری زاییده خیال بدیع الزمان است و مانام او را در کتبی که قبلاً تدوین شده است نمی بینیم. این قهرمان غالباً در اول مقامه ذکر میشود و تنها مقامه ابلیسیه است که ابوالفتح اسکندری در آخر آن آشکار شده است. وی در همه مقامات نقشی را که بر عهده دارد ایفاء میکند و فقط مقامه غیلانیة و بغدادیة است که در آن دو اثری از او دیده نمیشود و همانطور که ابوالفتح اسکندری از شخصیات خیالی بشمار میرود راوی داستان نیز یعنی عیسی بن هشام از پرداخته هار ذهن بدیع الزمان است و اینکه راوی سخن خود را باین عبارت (حدثنی عیسی بن هشام) شروع میکند دلیل بر آنستکه بدیع الزمان در نظر داشته که از شیوه روات و بعبارت دیگر از طریقه ابن درید در احادیث تقلید نماید.

اما موضوع مقامات تنها شامل کدیة و در یوزگی نمیباید بلکه ابوالفتح اسکندری در لباس مختلفی ظاهر میشود و از مسائل گوناگونی چون ادیبی توانا سخن میگوید و با بیان شیوا و سحر خود هر لحظه در جلب دینار و درهم حلیله دیگری بکار می بندد. وی در شهرهای مختلف سیاحت می پردازد و شاید این امر موجب شد که بدیع الزمان نام شهرهای مختلف بخصوص

شهرهای ایران را بر مقامات خود بگذارد ولی بدیع الزمان گاهی مقامه را بنام حیوانی مانند اسدمی نامد (اسدیه) و گاهی بنام خوردینی (مضیریه) نام میگذارد و یا اینکه مقامه را بنام موضوعی که از آن بحث میکنند می نامد مانند وعظیه که از پندواند رزسخن میگوید و القریضیه که از شعر و قریض بحث میکند و ابلیسیه که با ابلیس بی ارتباط نمیباشد و ملوکیه شامل مدح خلف بن احمد امیر سیستان است.

بدیع الزمان در مقامات داستان و قصه را هدف اساسی قرار نمیدهد بلکه اوداستان را بهانه قرار داده است تا بدین وسیله عبارات مسجوع را همراه با تشبیه و کنایه و استعاره و ضرب المثله بدنبال یکدیگر تحریر کند از همین جاست که برای خود موضوع معینی در نظر نگرفته و اطراف موضوعات مختلف سخن گفته است.

مقامات نه تنها در کدیه نوشته شده بلکه عاری از جنبه تعلیمی نیز نمیباشد مثلاً مقامه اسدیه و حمدانیه و غیلانیه بهترین مقامه هستند که میتوانند در تربیت ادیب و شاگرد مبتدی از لحاظ لغت و اوصاف شیر و اسب و اشعار ذوالرمة مؤثر واقع شوند. همچنین مقامه اهوازیه و وعظیه دو مقامه ای هستند که حاوی بسیاری از مواضع و مسائل دینی میباشند و برای تهذیب طلاب و تزکیه اخلاقی آنها فایده ای تمام دارند. و نیز مقامه ابلیسیه عاری از لطافت نمیباشد و این همان مقامه ایست که ابن شهید را در نوشتن سفرنامه اش بنام «التوابع و الزوابع» مؤثر افزاده است.

اما اسلوب مقامات عبارت از آوردن اسجاع و عباراتی است که خواننده را بخود جلب کند و او را در استعمال لغات غریب و اشعار و صنایع لفظی و معنوی بشکفت اندازد. چنانکه می بینیم بدیع الزمان هر مقامه را داستان وار میان عیسی بن هشام و ابوالفتح الاسکندری انشاء میکند و بزبان قهرمان داستان که همیشه در لباس ادیبی ظاهر میشود کلمات مسجع و عبارات آمیخته بجناس و مراعات النظیر جاری میسازد تا بدین وسیله قدرت خود را در احاطه بزبان و ادب عربی اثبات نماید. با این همه سجعهای اولطیف است و در آنها تکلفی دیده نمیشود گویی وی صیاد ماهری است که کلمات متناسب را شکار میکند و هر یک را در موضع مناسب خود می نشاند. پس برای بدیع الزمان تعبیری در مقامات دشوار بنظر نمی رسد و کلمات از نظر وی مخفی نمیشوند بلکه الفاظ ار هر طرف بنزد وی روی میکنند تا او مطابق میل خود آنها را انتخاب نماید و هر گونه که میخواهد بکار برد.

از همین جا بوسع ذوق لغوی بدیع الزمان در مقامات میتوان پی برد و بر اقتدار زاید الوصف وی در ادب عربی حکم کرد.

در مقامات بدیع الزمان روح فکاهی نیز مشاهده میشود و همین امر موجب میگرد که مقامات در دل مردم مقبول واقع شود و بجمالات مسجع و کلمات غریب خواننده را ملول نسازد و مقامه (المضیریه) بهترین نمونه این روح فکاهی و ظریف است.

بهر حال مقامات بدیع الزمان از بهترین آثار ادب عربی بشمار میرود و زحمت و

مهارتی را که ادیب ایرانی در تحریر آن بکار برده است مورد توجه و تقدیر فضلاء و دانشمندان از متأخرین و متقدمین است و تا ادب عرب در جهان باقی است نام این نویسنده ایرانی نیز جاوید خواهد بود.

فهرست مراجع

- ۱- المقامة : تألیف دکتر شوقی ضیف . مصر . ۱۹۵۴
 - ۲- بديع الزمان الهمدانی . مارون عبود . مصر . ۱۹۶۳
 - ۳- تاریخ الادب العربی . جلد دوم . بروکلیمان . دکتر عبدالحلیم النجار . مصر ۱۹۶۱
 - ۴- الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی
 - ۵- الموسوعة العربیة المیسرة . محمد شفیق غربال قاهره . ۱۹۶۵
 - ۶- یتیمه الدهر . ثعالبی . مصر . ۱۳۶۶
 - ۷- وفيات الاعیان . ابن خلکان . جلد اول . مصر ۱۳۶۷
 - ۸- مقامات بديع الزمان . شرح شیخ محمد عبده . بیروت ۱۸۸۹
 - ۹- رسائل بديع الزمان . بیروت ۱۹۲۱
 - ۱۰- الفن ومذاهبه فی النثر العربی . دکتر شوقی ضیف . بیروت ۱۹۵۶
 - ۱۱- دیوان متنبی . البرقوقی . مصر . ۱۹۳۸
 - ۱۲- قطر الندی وبل الصدی . ابن هشام . مصر . ۱۹۶۳
 - ۱۳- المعلقات السبع . زوزنی . بیروت ۱۹۶۳
 - ۱۴- تاریخ الادب العربی . احمد حسن الزیات . چاپ بیست و دوم
 - ۱۵- زندگانی ادبی صاحب بن عباد . تألیف احمد بهمنیار . مجله دانشکده ادبیات
- سال ۱۳۴۴ . شماره ۳ و ۴